



بررسی تطبیقی رهبری امام خمینی (ره)، گاندی و مائو/ مهمترین اقدام امام خمینی (ره)، ترکیب جمهوریت با اسلام است

یک عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس گفت: انقلاب کبیر فرانسه می‌خواست برابری، برادری و مساوات را به ارمغان بیاورد. انقلاب روسیه می‌خواست...

یک عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس گفت: انقلاب کبیر فرانسه می‌خواست برابری، برادری و مساوات را به ارمغان بیاورد. انقلاب روسیه می‌خواست جامعه طبقاتی را از بین ببرد و انقلاب ایران به دنبال استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود، یعنی پیوند جمهوریت با اسلام.

با توجه به قرار گرفتن در ایام دهه فجر انقلاب اسلامی گفتگوی مفصلی در خصوص ویژگی‌های امام خمینی (ره) و رهبران انقلابی بزرگ دوره معاصر با دکتر مهدی گلجان استاد تاریخ دانشگاه تربیت مدرس انجام دادیم که با توجه به حجم آن در دو بخش ارایه خواهد شد. بخش اول آن را در ادامه می‌خوانید.

*** یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران، رهبری امام خمینی (ره) است. به نظر شما امام خمینی (ره) چه ویژگی‌های داشت، که ایشان را از دیگر رهبران سیاسی و انقلابی متمایز می‌کرد؟**

**** رهبری در اسلام آن قدر اهمیت دارد که بر اساس روایت داریم اگر 2 نفر قصد سفر کردند یا قصد انجام کاری را داشتند، یکی از آن‌ها باید رهبر یا مدیر شود. دین اسلام در سه شاخه به پیروان خود خدمت می‌کند، البته این مساله تنها مختص اسلام نیست و در مورد همه ادیان صدق می‌کند. این سه شاخه ایدئولوژی و عقاید (معارف دینی)، اخلاق و عمل (فقه دینی) هستند. امام خمینی (ره) با الهام از آموزه‌های دین اسلام به عنوان یک رهبر به تلاش در این سه حوزه می‌پردازد. بدون شک یکی از مواردی که انقلاب اسلامی ایران و نحوه به ثمر رسیدنش را از سایر انقلاب‌های دنیا متمایز ساخته است، رهبری و مدیریت آن بود. در آن زمان علی‌رغم محدودیت وسایل ارتباطات جمعی و در تبعید بودن امام خمینی (ره) در خارج از کشور، ارتباط بسیار قوی بین ایشان و ملت ایران برقرار شده بود و با سبک مدیریت و رهبری خاص امام خمینی (ره) که برخاسته از اسلام ناب محمدی بود، حرکت مردم ایران به ثمر نشست. مهم‌ترین ویژگی‌های امام خمینی (ره) اسلام‌محوری، ساده‌زیستی، برقراری عدالت و تاکید بر خدمت به مردم بود و از این حیث کمتر رهبر انقلابی در جهان قابل قیاس با ایشان است. در اهمیت نقش امام خمینی (ره) همین بس که رهبر معظم انقلاب فرمودند «این انقلاب بی‌نام خمینی در هیچ جای جهان شناخته شده نیست». در واقع انقلاب اسلامی ایران با نام و رهبری امام خمینی (ره) گره خورده است.**

*** کدام رهبران انقلابی- سیاسی قابل قیاس با امام خمینی (ره) هستند؟**

**** همان‌طور که اشاره کردم به دلیل شخصیت منحصر به فرد امام خمینی (ره)، مقایسه ایشان با دیگر رهبران سیاسی جهان چندان منطقی نیست، اما در جهان امروز مقایسه یکی از روش‌های کارآمد برای اخذ نتایج علمی به شمار می‌رود و برای شناخت بهتر یک پدیده به مقایسه آن با پدیده‌های مشابه می‌پردازند. به همین منوال برای شناخت شخصیت‌های بزرگ نیز از مقایسه استفاده می‌کنند. به نظر من می‌توان ماهاثما گاندی و مائو تسه تونگ رهبران هند و چین را از برخی جهات به امام خمینی شبیه دانست. امام خمینی (ره)، گاندی و مائو، سه رهبر بزرگ تاریخی هستند که ویژگی‌های مشترک زیادی دارند از جمله: رهبری ایدئولوژیک، رهبری (شخصیت) کاریزماتیک و انسان‌های فراتاریخی. رهبری امام خمینی (ره) مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی و نگاه مذهب تشیع به تشکیل حکومت اسلامی و تئوری ولایت فقیه بود. اقدام امام خمینی (ره) برای مطرح کردن مساله ولایت فقیه، یک نوع تولید تئوریک در حوزه سیاسی جهان اسلام بود. من نمی‌خواهم در خصوص این تئوری بحث کنم و به وجوه مختلف آن بپردازم، ولی می‌خواهم بگویم امام تولید یا دست‌کم بازتولید یک تئوری در حوزه سیاسی عالم اسلام را بر عهده داشت. در حوزه تسنن ما شاهد بازسازی نوعی اندیشه سیاسی بودیم که الگوی حکومت اسلامی را بازگشت به اندیشه خلافت می‌دانست، اما در حوزه تشیع جای چنین نظریه‌ای خالی بود و امام خمینی (ره) با ارایه یا بازتولید تئوری ولایت فقیه آن را به جامعه جهانی عرضه داشت. باز هم تاکید می‌کنم که نمی‌خواهم به تحلیل این مساله بپردازم، فقط می‌خواهم بگویم که ایشان به تولید تئوریک هم توجه داشت. نکته‌ای که سید جمال‌الدین اسدآبادی آن را تحت عنوان فقر تئوریک مسلمانان آن هم در آخرین روزهای زندگی‌اش کشف کرد. کشفی که بسیار مهم بود، چراکه ما از نظر نظامی، علمی، و... از غرب عقب نیستیم، هر چند ظاهراً چنین می‌نماید، ولی اصل مطلب همانی است که سید جمال کشف کرد. یعنی تمدن اسلامی نیازمند یک تولید یا بازتولید تئوریک است.**

گاندی مبارزه منفی و ضداستعماری را به عنوان خط‌مشی و ایدئولوژی یا همان نگاه تئوریک خود برگزید و مائو نیز با تکیه بر ایدئولوژی و تئوری کمونیسم و تکیه بر توده مردم، حرکت انقلابی خود را گسترش داد. بررسی زندگی شخصی و سیاسی امام خمینی، گاندی و مائو نشان می‌دهد که هر سه علاوه بر ایدئولوژی محور بودن، از ویژگی‌های رهبران کاریزماتیک نیز برخوردار بودند. سومین موردی که به آن اشاره کردم و از اهمیت زیادی برخوردار است، بحث فراتاریخی یا ابر جهانی بودن این سه شخصیت است. به عقیده هگل، برخی انسان‌ها فراتاریخی هستند و تاریخ را به دنبال خود می‌آورند و در تاریخ ظهور و بروز پیدا می‌کنند نه اینکه دنباله‌رو تاریخ باشند. وقتی از این منظر به امام خمینی، گاندی و مائو می‌نگریم، متوجه می‌شویم که این سه شخصیت بیشتر در تاریخ تاثیرگذار بوده‌اند تا اینکه از آن تاثیر پذیرفته باشند و در زمره انسان‌های «فرا تاریخی» یا «ابر

جهانی» قرار می‌گیرند.

این سه رهبر در زمره افرادی هستند که اگرچه هگل آنان را انسان‌های جهان تاریخی می‌نامد و آن‌ها را به اندازه جهان آفرینش وسیع و بزرگ می‌پندارد، اما در حقیقت مظلوف آفرینش نیستند که با بزرگ شدن خود ظرف را نیز به سختی و زحمت اندازند. بلکه خود ظرف‌اند که آفرینش و جهان با تمامی ابعاد و اندازه‌هایش مظلوف آن‌ها است و به قول مولوی که برخی او را هگل شرق لقب داده‌اند:

باده از ما مست شد، نی ما از او قالب از ما هست شد، نی ما از او

*همان طور که اشاره کردید، ایدئولوژی محور بودن یکی از ویژگی‌های مهم این سه شخصیت است، در حالی که بسیاری از نظریه‌پردازان غربی، معتقد به پایان عصر ایدئولوژی هستند.

** در گذشته‌ای نه چندان دور ایدئولوژی را برابر زندگی می‌دانستند. امروز نیز برخی بر این عقیده استوارند و زندگی ایدئولوژیک را راه برون‌رفت از بسیاری از معضلات زندگی مدرن می‌دانند. فلاسفه غربی بسیاری نیز در این خصوص بحث و تبادل نظر داشته‌اند، اما نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم غربی، ایدئولوژی را به نوعی مانع پیشرفت خود می‌داند. مطرح‌کنندگان تئوری لیبرالیسم، معتقد بودند لیبرالیسم یعنی پایان عصر ایدئولوژی‌ها، ولی دست‌کم می‌توان گفت انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی(ره) به نوعی این تئوری را باطل ساخت و نشان داد که ایدئولوژی‌ها نمرده‌اند، نمی‌میرند و نخواهند مُرد. امام خمینی(ره) از لحاظ تئوریک یک چهره خاص به حساب می‌آمد و به همین دلیل توانست پرچمدار مبارزه با تئوری پایان عصر ایدئولوژی‌ها باشد. امام(ره) ایدئولوژی حکومت دینی بر پایه ولایت فقیه و نقش حکومت اسلامی در زندگی بشری را به مثابه یک نظریه حکومتی تبیین، تشریح و تدوین نمود. امام در دورانی به پا می‌خیزد و صحبت از قطع و یقین می‌کند که شک به عنوان یک ارزش تلقی می‌شود و به شک حتی به عنوان یک امر مقدس می‌نگرند. شکی که در دوران گذشته مستوجب عذاب بود، در آن روز مستوجب تحسین بوده و هست. البته نه شک‌های عامیانه، بلکه شک‌های اپیستومولوژیکال، یعنی شک‌های معرفت‌شناختی که دکارت می‌گفت بر اثر تراکم و زیادی اطلاعات پدید می‌آید. مائو اگرچه در این زمینه نمی‌تواند شبیه به امام خمینی(ره) باشد اما او نیز به دلیل وجود یک پایگاه ایدئولوژیک و داشتن یک تئوری به نام کمونیسم و مارکسیسم برجسته بود. مائو نیز مانند امام(ره) یک ایدئولوژیست است و به عنوان یک عنصر جهانی در مقابل تئوری پایان عصر ایدئولوژی می‌ایستد. مائو به عنوان یک رهبر ایدئولوژیک، جهانی برای پیروان این ایدئولوژی ترسیم کرد، که چین امروز را ساخته و پرداخته است. حذف نام مائو از تاریخ چین امکان‌پذیر نیست و نخواهد بود. گاندی نیز از این جهت قابل تأمل است. او نیز یک تئوریست است که در مقابل فرضیه لیبرالیسم یعنی پایان عصر ایدئولوژی‌ها می‌ایستد و با تفکر ضداستعماری خود نوعی از زندگی ایدئولوژیک را معرفی می‌کند. بنابراین هر سه نفر به زندگی ایدئولوژیک اعتقاد داشتند و آن را تبلیغ و ترویج می‌کردند. اما نباید از تفاوت‌های بنیادین آن‌ها غافل شد.

* چه تفاوت‌هایی؟

** ببینید گاندی زمانی به فریاد هندوستان رسید که استعمار، استثمار را به اوج رسانده و هند می‌رفت تا برای همیشه از صحنه تاریخ سیاسی اجتماعی جهان حذف شود. گاندی سمبل مقاومت در برابر استعمار انگلیس، از چنان محبوبیتی در جهان برخوردار شد که نامش با نام هند عجین گردید، به طوری که نمی‌توان از هند نام برد و از گاندی نام نبرد. اما همه این تحولات در شرایطی حاصل شد که به هیچ وجه با شرایطی که در چین زمان مائو یا ایران زمان امام خمینی(ره) وجود داشت، قابل مقایسه نبود. این شرایط متفاوت در چند حوزه قابل بررسی است:

- اوضاع سیاسی اجتماعی جهان در زمان هر کدام از ایشان
- نوع شعارها و اهداف هر کدام با توجه به وجود دین و مذهب متفاوت
- مخاطبان متفاوت در 3 نقطه یا مکان جغرافیایی و فرهنگی متفاوت
- موانع موجود بر سر راه هر کدام از حیث نظری و عملی
- تفاوت‌های شخصیتی و خصوصی هر کدام
- نوع رهبری و هدایت از داخل و خارج

منظور این‌که رهبری در حرکت گاندی و مائو از درون جامعه و کشور بود، اما امام خمینی(ره) حرکت انقلابی مردم را حتی در اوج آن، از عراق و فرانسه هدایت و رهبری می‌نمود و این هدایت درونی و بیرونی نقش بسیار مهمی در جریان انقلاب اسلامی ایران داشته و آن را از دو حرکت دیگر یعنی مائو و گاندی متمایز می‌سازد.

* با توجه به اینکه این سه رهبر ایدئولوژی‌های متفاوتی داشتند، بنابراین پیام‌های متفاوتی را نیز به مردم ارائه کرده‌اند.

** بله همین طور است. پیام‌های هر یک از ایشان به نوعی الهام‌های متفاوتی داشت و به تعبیر بهتر متکی بر پشتوانه‌های متفاوت بود. در مورد گاندی می‌توان گفت سخنان او بر اساس تفکر فیلسوفانه و مذهبی نظیر عدم خشونت یا «آهیمسا» و قدرت حقیقت یا «ساتیاگراها» بیان می‌شد. تفکر مائو نیز مبتنی بر نوعی فلسفه سیاسی نشأت گرفته از تفکرات کمونیسم و فلاسفه چینی و کنفوسیوسی مخالف غربی‌ها بود. در حالی که اندیشه‌های امام خمینی(ره) تماماً مبتنی بر آیات قرآن، احادیث نبوی و سخنان ائمه اطهار بود. به طور کلی پیام‌های امام خمینی(ره) از ابتدای حرکت تا هنگام وفات‌شان چه پیش از پیروزی انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب اسلامی علاوه بر محتوای مذهبی و الهی، بر سه محور عمده استوار بود:

- برانگیختن مردم علیه حکومت طاغوت و ظلم و استبداد
- هدایت و ترسیم مسیر انقلاب و جلوگیری از انحرافات به وجود آمده یا احتمالی

- ثبت دقیق تاریخ قیام و مبارزات مردمی و پیوند آن‌ها با تاریخ

برای گاندی و مائو علاوه بر وجود اندیشه‌های فلسفی و البته متفاوت از یکدیگر، حفظ و رهبری منبع اصلی قدرت‌شان یعنی مردم در اولویت نخست قرار داشت. توجه آن‌ها به نخبگان و روشنفکران جامعه به عنوان یک قشر خاص فقط و فقط برای این بود که آن‌ها نیروهای بالقوه مردم را فعال نمایند. اما آنچه در این قسمت امام را از این دو شخصیت متمایز می‌سازد، نوع تفکر دینی است که جهت اصلی کار را مشخص می‌کند. تفکرات مائو و گاندی بستری را برای جامعه فراهم می‌سازد که بشر بتواند از آن استفاده نماید. اما در تفکر اسلامی بشریت می‌کوشد تا در خدمت به دین، خود را به مقام قرب الهی برساند و در این تفکر، لازمه سعادت پیروی از دین است و امام این مهم را وظیفه خود می‌داند. البته توجه امام خمینی(ره) به قوانین اسلامی به معنی نادیده گرفتن حقوق مردم نبود. اتفاقاً ایشان در بخشی از سخنان خود در خصوص انتخابات و حق رأی مردم فرمودند: «ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است که به ملت‌مان چیزی را تحمیل بکنیم.»

* آیا می‌توان این گفته امام خمینی(ره) را مصداق مردم‌سالاری دینی دانست؟

** بله، قطعاً همین طور است. سخن فوق در تحلیل از مردم‌سالاری دینی بیانگر این نکته است که واژه جمهوری نماینده حق و حقوق برای شهروندان کشور است، ولی واژه اسلامی مشعر به تکلیف و عمل وظیفه شرعی- اجتماعی. بی‌تردید باید مهم‌ترین اقدام امام را ترکیب جمهوریت با اسلام دانست. امام خمینی(ره) معتقدند دموکراسی و مردم‌سالاری مطلوب باید نافی استبداد و دیکتاتوری، تأمین کننده و حافظ آزادی، مستقل و عاری از هر گونه وابستگی، عدالت‌خواه و نشأت گرفته از اسلام باشد. تئوری ولایت فقیه دیدگاهی نوین در تفکر سیاسی نظریه ارتباط دین و سیاست بود و انقلاب اسلامی با این تئوری و بر اساس نکاتی که عرض کردم، با رهبری و مدیریت امام(ره) آغاز شد و به ثمر رسید. اقدام امام در ترکیب جمهوریت و اسلام برگرفته از سیره نبوی است. وقتی به صدر اسلام نگاه می‌کنیم، می‌بینیم پیامبر مقوله‌ای به نام بیعت را نیاورد. بیعت یکی از سنت‌های خوب دوران جاهلیت عرب بود. بیعت از بیع می‌آمد، یعنی مردی خود و قومش را می‌فروخت. پیامبر آمد نیت را عوض کرد. یعنی تاکنون خودت را به شخص می‌فروختی، اکنون به خدا بفروش! یعنی برای رضای خدا بیعت کن. باقی کارها هم به همین منوال پیش رفت؛ پزشکی، کشاورزی و... امام دموکراسی یا جمهوری به معنی مشارکت مردم را با آموزه‌های اسلام در هم آمیخت و نیت‌ها را تغییر داد. همان‌طور که اسلام خیلی از فرم‌ها را به هم نمی‌زند، اصلاً با بعضی از فرم‌ها مشکل ندارد، بلکه نیت‌ها را تغییر می‌دهد. فرم‌هایی که توسط شرع اسلام نهی نشده را می‌توان حفظ کرد و البته سمت و سوی اسلامی به آن‌ها داد. وقتی نیت‌ها درست شوند، فرم‌ها هم درست می‌شوند. اصلاً روایت «الاعمال بالنیات» بر همین مساله تأکید دارد.

در مشرب ما طاعت آدم فکر بدن است و روح آدم فکر است

بی فکر وجود بندگی معصیت است بر کل عبادات مقدم فکر است

ترکیب جمهوری و اسلام یعنی اصلاح نیت‌ها برای خدا. اسلام نه با فرم جمهوری مشکلی دارد و نه با محتوای آن، البته محتوای ذاتی. بلکه با این اصل که قدرت را دارای منشا الهی نمی‌داند، مشکل دارد. اگر قدرت را دارای منشا الهی بدانید، نیت‌ها تغییر کرده و خدایی می‌شود. جمهوری و اسلام هم در تئوری و هم در عمل با هم سازگار هستند. روح دین عبودیت و تبعیت از امر الهی است و روح جمهوری عبودیت و تبعیت از قانون. جمهوری یعنی اقتناع و اسلام هم دین اقتناعی است.

* یکی از نکاتی که در مورد امام خمینی(ره) بر آن تأکید می‌شود، شناخت کامل مردم ایران و گذشته این سرزمین و تکیه بر اصولی بود که در طول تاریخ برای مردم ما ارزشمند بوده‌اند، نظر شما در این خصوص چیست؟

** ببینید روانشناسی فرویدی بر کنکاش در گذشته و خاطرات فرد تأکید دارد، خصوصاً خاطرات کودکی. خاطره‌ها پر از انرژی‌های متراکم عاطفی هستند، یعنی بمب‌های عاطفی. رهبری که بتواند در اداره و راه‌اندازی یک جریان از تاریخ و خاطره یک ملت استفاده کند، رهبری توانمند است. امام خمینی(ره) این توانایی را داشت، یعنی به خوبی مردم را به خاطره‌های‌شان گره می‌زند و از گذشته برای هدایت مردم استفاده می‌کند. می‌گویند مارسل پروست در رمان «در جستجوی زمان از دست رفته» به بهترین وجه از بمب‌های عاطفی از طریق بازگشت به خاطرات استفاده می‌کند. آن هم در جهان امروز با مدرنیته‌ای که ادعا می‌کند هیچ امر مقدسی را مصون و محفوظ نگذاشته است. گاندی و مائو هم از همین شیوه استفاده می‌کردند. یعنی رفتن به تاریخ و استفاده از گذشته به عنوان چراغ راه آینده. در مقابل این تز روانشناسی رهبری در جهان، روانشناسی یونگ قرار دارد که روانشناسی شخصیت‌های سایه‌وار در آینده است. یعنی نوعی خودآفرینی در آینده. چیزی که رهبری آمریکا در جهان امروزی از آن استفاده می‌کند و در فیلم‌ها و سریال‌های هالیوودی نیز موج می‌زند؛ از سریال Lost گرفته تا سه‌گانه «قبل از غروب»، «بعد از طلوع» و «قبل از نیمه‌شب». این نوعی رهبری آمریکایی است که مبتنی بر روانشناسی یونگ است. یعنی رهبری روی شخصیت‌های آینده در کنار امر مقدسی چون رویا. در روانشناسی فرویدی هم خاطره می‌تواند امری مقدس تلقی شود و استفاده رهبران تاریخی از این مساله مهم است. خصوصاً در جهان امروز که معتقدند دچار کسوف امر مقدس شده است. جهانی که در آن ایمان و خدا گم شده. امام خمینی(ره) در چنین دوره‌ای انقلابی را انداخت که در آن ایدئولوژی و امر مقدس حرف اول را می‌زند و رابطه با انقلاب، رابطه با خدا بود.

انقلاب کبیر فرانسه می‌خواست برابری، برادری و مساوات را به ارمغان بیاورد. انقلاب روسیه می‌خواست جامعه طبقاتی را از بین ببرد و انقلاب ایران به دنبال استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود. یعنی پیوند جمهوریت با اسلام. این یکی از مهم‌ترین خواسته‌ها یا شعارهای انقلاب اسلامی بود که غربی‌ها به آن موتو می‌گویند. قرآن و روایات اسلامی هم می‌توانند تکلیف‌مدارانه و حقوق‌مدارانه تفسیر شوند، در این صورت دموکراسی و جمهوریت همان اسلام است و اسلام همان جمهوریت و دموکراسی. به

تعبیر بهتر می‌توان یک قرائت لیبرالی یا سوسیالیستی از دین ارایه کرد. امام خمینی قرائت اسلامی را مبتنی بر حق و تکلیف از اسلام دانست. یعنی بحث عدالت در کنار بحث توسعه. اتکای امام در اجرای این شیوه به خود مردم بود، یعنی این مردم هستند که انقلاب و اسلام را زنده نگه داشته‌اند. در مساله مشروطه مگر اسلام با دموکراسی ارتباط برقرار نکرد؟ ولی گویا عده‌ای آن را خلاف منافع خود می‌دانستند وگرنه جمهوریت و اسلام در زمان مشروطه در کنار هم قرار گرفتند و اصلاً نزاعی در کار نبود. پس چرا عده‌ای می‌گفتند ما دین نسبی و مشروطه نمی‌خواهیم. امام با جمهوری اسلامی، رابطه اسلام و دموکراسی را دوباره برقرار کرد، یعنی اسلام در کنار خود جمهوریت را می‌خواهد. این برمی‌گردد به همان مفهوم جامع و کامل بودن دین. دین کامل است ولی جامع بودن با کامل بودن تفاوت دارد. یعنی شما برای اداره جامعه علاوه بر دین به جمهوریت و دموکراسی هم نیاز دارید. اسلام همان‌طور که با جمهوریت غربی کنار آمد، با ناسیونالیسم ایرانی هم کنار آمد. کنار آمدن به این معنا که اجزا و اهداف درست و انسانی آن را پذیرفت و به حیات خود در تاریخ ایران در کنار این دو رکن اساسی فرهنگ ما ادامه داد و به حدی با آن‌ها درآمیخت که امروز اگر اسلام را از هر کدام از این دو فرهنگ موجود در ایران بگیری، چیزی باقی نمی‌ماند. در ادبیات، هنر، فلسفه و... نیز چنین است.

*** به بحث پیروی امام(ره) از سیره نبوی اشاره کردید. خود ایشان هم بر تأسی از رفتار انبیا تأکید بسیاری داشتند و تلاش کردند این رفتارها را در جامعه هم نهادینه کنند.**

**** بله همین‌طور است. اخلاق نبوی همواره مورد توجه امام بود و همان‌طور که پیامبر با اخلاق جهان را فتح کرد، انقلاب اسلامی نیز اخلاق را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد. پیامبر برای کامل کردن فضایل اخلاقی آمد و اصل اسلام یعنی اخلاق. دین اسلام بدون اخلاق معنا ندارد. اگر بخواهیم به شعار اصلی انقلاب و امام خمینی(ره) عمل کنیم، باید اخلاق اسلامی را مد نظر قرار دهیم. رعایت اخلاق در سیاست، در فرهنگ، در معاشرت، در ورزش، در کسب و رزق حلال و... یعنی صدور انقلاب و پیام امام خمینی(ره). امام، گاندی و مائو قطعاً می‌دانستند که آنچه موجب نشر افکار و عقاید آن‌ها می‌شود، اخلاق است. اخلاق یعنی تمرین با دیگران بودن، به فکر دیگران بودن، دیگران را دیدن و آن‌ها را در زندگی و معاش محق دانستن. امروزه حتی لیبرالیسم نیز که آن را خارج از دایره اخلاق می‌دانند، به نوعی تابع اخلاق است. این مکتب علیرغم اینکه اصالت را به سرمایه‌داری می‌دهد، اما به اخلاق مدارا پایبند است و آراء و عقاید متفاوت و مخالف را تحمل می‌کند.**

*** نگاه این سه شخصیت نسبت به مقوله آزادی چگونه بوده است؟**

**** امام خمینی(ره)، گاندی و مائو هر سه آزادی را به عنوان یک فضیلت در جامعه می‌شناختند. یعنی از نظر آن‌ها بُعد فضیلتی آزادی بر بُعد حق‌مداری و روش‌مندی آن ارجحیت دارد. امروزه در جهان مدرن، هر چند به آزادی به عنوان یک حق و فضیلت نگاه می‌کنند، اما بیشتر روش‌مندی آزادی را قبول دارند، یعنی از آزادی به عنوان یک روش سیاسی برای اداره جامعه بهره می‌گیرند. اما امام، گاندی و مائو علاوه بر تکیه بر ابعاد دیگر آزادی، فضیلت‌مداری آن را ارجح می‌دانستند. امام تأکید بسیاری بر آزادی‌های فردی و اجتماعی دارد و به شدت استبداد را نفی می‌کند. خود ایشان هیچ‌گاه استبداد را نداشتند. البته باید توجه داشت که استبداد رای با ارایه نظر فقهی یا صدور حکم مبتنی بر برداشت فقهی متفاوت است. استبداد یک آفت بسیار مهم دارد، آن هم توسعه اخلاق غلامی در جامعه است. اقبال لاهوری می‌گوید:**

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی ز سگان خوارتر است من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

استبداد اجازه نمی‌دهد آدمی، آدمی باشد و خوی انسانی و الهی را در بشر نابود می‌کند.

س: امروزه برای جوانان ما این پرسش مطرح است که چرا چین و هند به ظاهر از ما جلوتر هستند؟ چرا ما نتوانسته‌ایم مانند آنان سخنان رهبران خود را اجرا کنیم، مشکل از ما بوده یا از تئوری رهبران؟

ج: در یک نظام فلسفی و فکری وقتی نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود دو جا مشکل وجود دارد یا در فکر یا در عمل. به نظر می‌رسد در نظام فکری درست عمل کردیم، اما در اجرای آن به مشکل برخوردیم که دلایل متعددی دارد، از جمله:

1. نداشتن تفسیر واحد از تمدن اسلامی آن هم در همه جوامع اسلامی

2. فقدان اشتراک در بسیاری از مبانی حرکت. اینکه حرکت باید از مردم شروع شود یا از حاکم؟

3. فقدان تئوریزاسیون کردن این اندیشه برای حضور در عرصه جهانی. عرصه‌ای که هر روز هزاران اندیشه تئوریکال بیرون می‌دهد. باید دید چند دانشمند ما روی مقوله احیای تمدن اسلامی کار کرده‌اند؟ به عنوان مثال نشریه ثقافتنا که توسط بنیاد اندیشه منتشر می‌شود را ببینید که چه قدر عمیق و تاثیرگذار است. چراکه سردبیر آن دکتر محمدعلی آذرشب یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای است که این مساله را تئوریزه کرده. ولی مگر چند نفر از این افراد داریم؟! در حالی که مساله احیای تمدن اسلامی بسیار جدی است و ایشان بارها این مساله را با من مطرح کرده‌اند.

4. مخالفان هم تلاش گسترده‌ای دارند تا این نهضت به نتیجه نرسد. شما فکر می‌کنید جنگ تمدن‌ها برای چه به راه افتاد؟ در واقع هدف این جریان جلوگیری از احیای تمدن اسلامی بود.

*** به نظر شما در مقایسه رهبری امام خمینی(ره)، گاندی و مائو و پس از 35 سال مبارزه، آیا می‌توانیم بگوییم که ما، چین و هند با اتکاء به اندیشه رهبران‌مان به خواسته‌های خود رسیده‌ایم؟**

**** از جهتی بله و از جهتی نه. پس از گذشت 35 سال از انقلاب اسلامی، امروز ایران به عنوان یک کشور غیرمستعمره، مستقل، با ثبات سیاسی، نظامی و اقتصادی در منطقه و جهان مورد توجه جهانیان است. اگر نبود این همه کنفرانس و نشست و تمایل برای همکاری وجود نداشت. سفرهای روسای سیاسی بزرگ جهان به تهران را چگونه می‌توان از این تفسیرها و تحلیل‌ها دور**

نگه داشت؟ این همان عزت و آبرو و سربلندی بود که امام به آن می‌اندیشید و اکنون مقام معظم رهبری آن را ادامه می‌دهد. البته از جهتی هم نرسیده‌ایم، چراکه ما هدفی داریم که 2 انقلاب یا رهبر دیگر نداشتند و آن احیای یک نگاه تمدنی به اسلام برای ارایه سخنان جهانی در قالب تکامل دین است. ما هنوز نتوانسته‌ایم اسلام را به عنوان یک تمدن بزرگ که روزی جهان را اداره می‌کرد، بازآفرینی کنیم. حتی طرح اولیه آن را نیز باز تولید نکرده‌ایم. بخشی ضعف خودمان بوده و بخشی نیز نگذاشته‌اند. چون از احیای تمدن بزرگ اسلامی هراس دارند نه از حکومت یا دولت بزرگ اسلامی. البته اگر نام آن را حکومت یا دولت بزرگ اسلامی بگذاریم، هراس‌ها صد چندان خواهد شد.

* یکی از ویژگی‌های رهبری امام خمینی هویت‌سازی بود. به نظر شما چه باید کرد که نسل جدید همچنان به هویت‌های انقلابی خود پایبند بماند؟

** متأسفانه خطر هویت‌ستیزی نسل جدید ما را تهدید می‌کند. این هویت‌ستیزی دلایل داخلی و خارجی دارد که یکی از آن‌ها فقدان شناخت است. یک رهبری توانمند می‌تواند این فقدان شناخت را تشخیص داده و بعد آن را به یک شناخت خوب و متعارف و متناسب با شرایط امروز تبدیل کند. نمی‌خواهم مقایسه کنم و البته شاید هم مقایسه، ناگزیر بهترین کار باشد، ولی رهبری پاپ در جهان مسیحیت خیلی مهم و تاثیرگذار است. یعنی وقتی پاپ بندیکت شانزدهم جهان مسیحیت را رهبری می‌کرد به دلیل نوع تفکر و شناختش، نوعی مسیحیت در جهان نشر یافت که به مسیحیت ستیزه‌گر معروف می‌شود. مسیحیتی که در آن دین مسیح با سایر ادیان در جنگ است. سخنرانی مشهور پاپ بندیکت شانزدهم در مورد حضرت محمد(ص) و پیامدهای آن را در نظر بگیرید. در مقابل پاپ ژان پل دوم به دلیل نوع نگاهش مسیحیت را با جهان آشتی می‌دهد و از همه مهم‌تر ادیان ابراهیمی دیگر با مسیحیت رابطه خوبی برقرار می‌کنند. مشابه همین موضوع در داخل هم وجود دارد، یعنی نوع رهبری می‌تواند هر دو وجه را القاء کند؛ هویت‌ستیزی یا هویت‌ساز و الی آخر... ما در دوره‌ای به سر می‌بریم که مدرنیته رو به پایان است و پست مدرنیسم آغاز شده، دوره‌ای که در اصطلاح به آن فضای انتقالی می‌گویند. انقلاب ما دقیقاً در چنین فضایی رخ داده است. بنابراین رابطه نسل جوان ما با انقلاب اسلامی، تاثیر گرفته از یک فضای انتقالی است. رهبری جریان انقلاب می‌تواند با تشخیص به جای این مساله و روشن نمودن مسیر، کار را برای شناخت نسل جوان آسان کند، کاری که رهبر معظم انقلاب بارها در فرمایشات خود به آن اشاره کرده‌اند. تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی و تعابیری این چنین نشان دهنده هوشیاری ایشان و درک خوب از مساله است. نسل جدید ما باید در مقابل این تهاجم فرهنگی به هویت تاریخی، دینی و فرهنگی‌اش چنگ بزند و آن را با جان و دل نگه دارد و بداند که در تئوری نظم نوین جهانی آنچه رهبری آمریکا را تضمین می‌کند، یکسان‌سازی هویتی و فرهنگی همه ملت‌ها، فرهنگ‌ها، عقاید و ایدئولوژی‌ها در جهان مدرن است.